**اصول: استصحاب، جلسه 2: یک‌شنبه 28/06/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در جلسۀ قبل بحث استصحاب کلی را شروع کردیم، در بحث استصحاب کلی مرحوم شهید صدر دو اشکال مطرح می‌کنند که اشکال، اشکالی هست که استصحاب در موضوعات احکام جاری می‌کنند. یک اشکال در استصحاب در خود احکام. استصحاب، اشکالی که در موضوعات احکام مطرح می‌سازند این بود که حکم را که شما می‌خواهید استصحاب کنید این موضوع را که می‌خواهید استصحاب کنید آیا مفهوم کلی را می‌خواهید استصحاب کنید؟ یا آن کلی که در خارج موجود هست؟ مفهوم کلی موضوع اثر نیست، در خارج هم کلی به وصف کلیت وجود ندارد. خب در پاسخ علی نحو الاجمال اشاره شد که نه کلی در خارج وجود دارد، ما به ازای خارجی دارد، به تعبیر فلاسفه نسبت کلی به جزئی نسبت آباء به ابناء است. یعنی همچنانی که آن شما جزئیات متعددی از انسان دارید که مفهوم جزئیات درش صدق می‌کند به عدد انسان‌ها هم انسان در خارج دارید. و به همین جهت این کلی ما یصدق علی کثیرین هست. زیدٌ انسانٌ، عمروٌ انسانٌ، بکرٌ انسانٌ. ظرف اتحاد زید و انسانٌ در خارج هست. ظرف اتحاد عمرو و انسانٌ در خارج هست، مفهوم انسان که محمول قرار گرفته یکی است ولی مصداقش به عدد افراد انسان متعدد هست و در عالم خارج انسان تعددهای عدیده دارد. خب این به نحو اجمال، حالا حقیقت کلی طبیعی و نحوۀ تحققش در خارج به چه نحو هست و اینها، بحث‌های فلسفی و منطقی خیلی در این بحث دخالتی ندارد نیازی نیست وارد این بحث‌ها بشویم. همین مقدار که بالوجدان ما درک می‌کنیم که در عالم خارج کلی به نحو متعدد موجود هست کافی هست برای این‌که این بحث و این اشکال مطرح بشود.

ما در جلسۀ قبل اشاره کردیم که گاهی اوقات کلی به شکل به شکل وجود ساری ملاحظه می‌شود. یعنی تکثرات کلی در نظر گرفته می‌شود هر فردی از افراد کلی موضوع برای حکمی قرار می‌گیرد، به عدد افراد کلی حکم متعدد تحقق پیدا می‌کند. این یک موقع هست. یک موقع هست نه حکم مال صرف الوجود است. این را توجه بفرمایید گاهی اوقات صرف الوجود را به معنای اوّل الوجود دانسته می‌شود، نه صرف الوجود به معنای اوّل الوجود نیست. صرف الوجود یعنی نقیض سلب کلی. یک موقعی طبیعت موجود نیست، انسان در خارج تحقق ندارد. لیس فی الخارج انسانٌ صدق می‌کند. نقیض این قضیه وقتی بخواهد صدق بکند آن معنای صرف الوجود است که گاهی اوقات با یک فرد هست گاهی اوقات با فرد دیگری هست، گاهی اوقات با دو فرد هست. محقق مفهوم صرف الوجود گاهی اوقات یک فرد است، گاهی اوقات افراد هست و آن هم متعین نیست و چیزهای مختلفی را دارد. در مورد حالا صرف الوجود یک بحث این هست که آیا این صرف الوجود، این صرف الوجود در خارج تحقق مستقل از افراد ندارد. ولی لازم نیست تحقق مستقل از افراد داشته باشد، ولی این ظرف تحققش خارج است. همچنان که قضیۀ لیس انسانٌ لم یثبت انسانٌ، لم یوجد انسانٌ در خارج صدق می‌کند ظرف سلب کلی خارج است، نقیضش هم خارج است. ولی خب به نحو متعیّن لازم نیست به نحو متعیّن باشد. ذهن انسان گاهی اوقات از اشیاء مختلفی که در خارج هستند یک مفهومی انتزاع می‌کند و به وسیلۀ این مفهوم اشاره به یک نحو تحققی در خارج می‌کند و حکم را روی مفهوم نمی‌برد روی آن محکی این مفهوم می‌برد. و مانعی ندارد. نه مشکل این‌که اعتبار به این خارج تعلق گرفتنش مشکل دارد، چون ما قبلاً این را هم اشاره کردیم که خود جعل یک چیزی است از سنخ تصور یک مفهوم ذهنی است. یک عملیۀ ذهنی هست. این عملیۀ ذهنی منشاء انتزاع یک مفاهیمی برای اشیای خارجیه می‌شود. خود جعل، خود عملیۀ متعلّقش ذهن است ولی آن عنوان انتزاعی که از این جعل حاصل می‌شود مصب آن عنوان انتزاعی خارج هست. این را خب مفصل در موردش توضیح دادیم که به چه نحو هست. بنابراین مانعی ندارد که یک جعل وجوبی در صورتی که آن صرف الوجود در خارج تحقق پیدا کند، تحقق پیدا کرده است. شارع می‌گوید که اگر مثلاً شما فرزندی داشتید مثلاً صدقه بدهید که حالا چه یک فرزند باشد چه دو فرزند باشد، هر، تا زمانی که فرزند دارید هر روز باید صدقه بدهید. این صدقه دادن که واجب هست، حالا هر روز هم تعبیر نکنیم، اگر فرزند داشته باشید باید صدقه بدهید. آن صدقه دادن موضوعش وجود خارجی فرزند هست. به نحوی که اگر فرزند داری منتفی شد این وجوب هم منتفی می‌شود. ولی اگر فرزندداری تحقق پیدا کرد وجوب هم تحقق پیدا می‌کند. حالا شما ممکن است بگویید چطور می‌شود که مصلحت به این شیءای که در خارج تعیّن ندارد تعلّق گرفته باشد. در پاسخ ما می‌گوییم گاهی اوقات به دو بیان می‌خواهیم این را جواب بدهیم، یک موقعی این‌که امر به صرف الوجود شده به جهت این‌که مفسده‌ای در سلب کلی هست، شارع می‌خواهد این سلب کلی را تحقق پیدا نکند با تحقق صرف الوجود آن مفسده منتفی می‌شود و انتفاء مفسده ملاک حکم شارع هست، غرض شارع انتفاء مفسده هست به همین جهت امر به صرف الوجود کرده. خب این‌که روشن هست که اگر ملاک حکم را مفسدۀ در نقیض بدانیم، حکم به راحتی می‌توانیم حکم بدهیم.

اما اگر بگوییم حتماً اصرار نداشته باشیم که مصلحت داشته باشیم مانعی ندارد، گاهی اوقات ببینید من تشنه هستم مثلاً، نیاز به آب داریم. هیچ یک از خصوصیات آب برای من مهم نیست. تعدد و وحدت آب هم برایم مهم نیست. اصل آب چه یکی باشد، چه متعدد باشد، چه کم باشد، چه زیاد باشد این به این نیاز دارم. این در مورد متعلق حکم. در مورد موضوع حکم هم ممکن است اصل تحقق یک شیء نیازی را ایجاد کند. و به جهت آن نیاز برای برطرف کردن آن نیاز امر به شیءای شده باشد. این هیچ مانعی ندارد که تحقق مصلحت برای امر در جایی باشد که صرف الوجود یعنی نقیض عدم مطلق تحقق داشته باشد. اینها را حالا ما وجداناً درک می‌کنیم، حالا تحلیل عقلی و فلسفی‌اش به چه شکلی هست آن خیلی مهم نیست و نمی‌خواهیم هم وارد آن مقوله‌ها بشویم. به هر حال صرف الوجود یک، ظرف تحققش خارج هست، مصلحت می‌تواند به آن تعلق گرفته باشد. حالا در بحث استصحاب کلی بین جایی که موضوع حکم کلی باشد به نحو صرف الوجود یا موضوع، حکم کلی باشد به نحو مطلق وجود یا وجود ساری فرق‌هایی هست که بعداً در احکام استصحاب در موردش صحبت خواهیم کرد. خب این توضیح اشکال اوّل.

اما اشکال دوم این بود که استصحاب روی این مبنا که استصحاب جعل حکم مماثل است. بحث این بود در جایی که، در دو جا این اشکال تطبیق داده شده بود. یک موقعی ما استصحاب مردد بین وجوب، جامع بین وجوب و استحباب را می‌خواهیم استصحاب کنیم. خب بحث این هست که شما این حکم مماثل را که می‌خواهید جعل کنید روی کدام یکی از، وجوب را می‌خواهید جعل کنید یا استحباب را می‌خواهید جعل کنید. وجوب یا استحباب که یقین سابق بهش تعلق نگرفته و حکم سابق ما یقینش به شیء است، آن شیء یا واجب بوده یا مستحب بوده، یقین سابق به متعیّنات نیست. یقین سابق به خصوص وجوب نیست، خصوص استحباب نیست. پس نه خصوص وجوب را شما می‌توانید با استصحاب جعل کنید، نه خصوص استحباب را. اگر بگویید جامع را جعل می‌کنید، جامع، جامع است. جنس است. جنس بدون فصل تحقق ندارد. این اشکال را. در استصحاب جایی که متعلّق حکم مردد هست. ما نمی‌دانیم نماز جمعه واجب هست یا نماز ظهر واجب است. بحث این است که آن حکم مماثلی که ما جعل می‌کنیم در مورد خصوص نماز جمعه هست، خصوص نماز جمعه که علم بهش تعلق نگرفته. خصوص نماز ظهر است، هم علم بهش تعلق نگرفته. به نحو واجب تخییری آن هم علم به او تعلق نگرفته ما می‌دانیم آن که در زمان سابق بوده به نحو معیّن بوده، به تخییری نبوده. جامع بین این دو تا بدون در نظر گرفتن متعلّق آن تحقق خارجی ندارد. آن معنا ندارد که وجوب تعلّق بگیرد به صلاة بدون تعیّن صلاة در صلاة ظهر و یا صلاة جمعه. خب این اشکال مطرح هست.

مرحوم شهید صدر اشاره می‌فرمودند این اشکال در جایی هست که ما استصحاب را جعل حکم مماثل بدانیم. اگر در استصحاب را جعل حکم مماثل ندانیم اشکال وارد نیست.

ما عرض کردیم که اشکال را ممکن است به یک وجه دیگری تقریب کنیم آن وجه این هست که، حالا شهید صدر اینجوری مطرح می‌فرمایند که بدون، یعنی از مبنای جعل حکم مماثل که بگذریم، مبانی دیگری هست، یکی این‌که استصحاب از باب جعل طریقیت هست. همچنان که یقین در سابق وجداناً موجود هست در زمان لاحق هم شارع می‌خواهد آن طریقیت را جعل کند. یا جعل معذّریت و منجّزیت هست. یا شدت اهتمام هست. همۀ اینها می‌توانند متوقف بر جامع بشوند بدون این‌که نیاز باشد از این جامع به خصوصیات فرد تعدی کنند. همچنان که یقین سابق را بر جامع توقف می‌کند و به خصوصیات فردی سرایت نمی‌کند ما یقین داریم که یک طلب در اینجا وجود دارد. آیا آن طلب به نحو استحبابی هست یا به نحو وجوبی، ایجاب نمی‌دانیم. این یقین که به جامع تعلق گرفته شارع می‌تواند بگوید که من این را جعل کردم. جامع تکویناً متعلق یقین هست تعبداً هم می‌تواند متعلق یقین تعبدی باشد، مانعی نیست. معذّریت و منجّزیت هم به اندازۀ جامع باشد، مانعی ندارد. همچنین شدت اهتمام، شارع مقدس شدت اهتمامش فقط به اندازۀ جامع باشد، لیس الا. بنابر این اشکال فقط در صورتی هست که ما اشکال را، استصحاب را از باب جعل حکم مماثل بدانیم. البته این‌که استصحاب را از باب جعل حکم مماثل بدانیم به اعتبار این هست که ما مطلق حکم ظاهری را از باب جعل حکم مماثل بدانیم. استصحاب یک خصوصیت خاص ندارد بگوییم استصحاب یک حکم ظاهری هست اصلاً حقیقت حکم ظاهری جعل حکم مماثل است. حالا قبل از این‌که وارد تحلیل این مطلب بشوم یک نکته ابتداءً در مورد معذّریت و منجّزیت عرض بکنم، در جایی که حکم ما غیر الزامی باشد، به استصحاب کلی کار ندارم. ببینید مثلاً در ظرف سابق ما استحباب داشتیم، یقین به استحباب داشتیم، نمی‌دانیم استحباب هنوز باقی هست یا باقی نیست. استصحاب استحباب می‌توانیم بکنیم. خب این روی مبنای معذّریت و منجّزیت این سؤال این هست چجوری تصویر می‌شود معذّریت و منجّزیت. استحباب که در موردش معذّریت و منجّزیت معنا ندارد. معذّریت یعنی عقاب نمی‌شوید. خب اگر این استحباب مطابق واقع هم باشد عقاب و بعث نیست. منجزیت یعنی عقاب می‌شوید. این چجوری است؟ خب اینجا یک مقداری باید مفهوم معذّریت و منجّزیت را توسعه داد، مراد از معذّریت اعم از عقاب شدن یا ثوابی که بر استحباب هست معنا کنیم. معذّر است یعنی آن اثری را که شیء دارد آن اثر که عبارت باشد از عقاب یا حالا، یعنی یک واجبی اگر باشد ترک واجب عقاب آور است، مستحب باشد فعل مستحب ثواب آور است، ترک مستحب، ترک الثواب است. آن آثاری که بر شیء وجوداً و عدماً در ظرف سابق بار می‌شده می‌خواهیم بگوییم آن آثار هنوز هم بار می‌شود. این معذّریت و منجّزیت را به یک همچین معنای گسترده‌ای باید معنا کرد تا در مورد مستحبات هم معنا داشته باشد.

ما این اشکالی که مطرح شد. به نظر می‌رسد اصل این‌که استصحاب را ما، یک حکم ظاهری، عیب ندارد استصحاب حکم ظاهری است ولی این‌که حکم ظاهری حتماً از باب جعل مماثل هست، این از باب چه بسا ضیق خناق باشد. در این‌که حکم ظاهری حتماً باید حکم باشد، و تمام مبانی دیگر تا به حکم برنگردد مؤثر نیست، نباید تردید کرد. چنان‌چه که در توضیحش خواهد آمد. ولی این‌که حتماً حکم مماثل باشد آن درست نیست. توضیح ذلک این‌که ببینید این‌که شارع طریق می‌خواهد جعل کند، جعل طریقیت یعنی چی؟ اصلاً طریقیت خودش از امور اعتباری نیست. یعنی به یک معنا همۀ اشیای تکوینی را می‌شود فرض کرد. من می‌توانم فرض کنم اسدیت را برای رجل شجاع فرض کنم. اعتبار سهل المؤنه است. مانعی ندارد. ولی اعتبار مصحّح می‌خواهد مصحّح اعتبار در امور تشریعی و حقوقی آن حکمی هست که در این اعتبار بار می‌شود. ما در واقع می‌خواهیم یک حکمی که طریق دارد آن حکم را حالا آن حکم چه حکم عقلی باشد، چه حکم شرعی باشد آن حکم را تشریعاً بار می‌خواهیم بکنیم. اگر شخصی یقین داشته باشد که نماز جمعه واجب است چه کار می‌کند؟ نماز جمعه را می‌خواند. خود را مکلّف به خواندن نماز جمعه می‌داند. جایی که یک خبر واحدی نماز جمعه را واجب اعلام می‌کند. شارع می‌گوید که من حکم می‌کنم که جریان وجوب نماز جمعه با اخبار ثقه. این جعل طریقیت یک لسانی هست. یک تعبیر اثباتی هست تا یک جعل نباشد این معقول نیست. ولی این جعل حتماً باید مماثل آن جعل باشد؟ نه. مثلاً ببینید گاهی اوقات شارع مقدس می‌گوید جایی که شک کردید که این قسمت لباست نجس است یا آن قسمت لباست نجس است، هر دو قسمت را آب بکش، صحیح زراره هست که اگر نمی‌دانی کدام قسمت لباست نجس شده اصل نجاست لباس را می‌دانی، ولی کدام قسمت لباس هست نمی‌دانی همۀ این لباس را باید آب بکشی. اینجا نجاست یک اثر دارد. لزوم غَسْل. جایی که این نجاست مردد می‌شود بین این‌که به قسمت شرقی خورده است یا به قسمت غربی لباس خورده است شارع می‌گوید هم قسمت شرقی را باید بشویی هم قسمت غربی را باید بشویی. حکم به احتیاط کنی. حکم به احتیاط حقیقتاً حکم هست به لزوم غَسْل. البته ملاکش این نیست که هم قسمت شرقی نجس شده هم قسمت غربی. ملاک احد الامرین است. ولی ملاک باعث نمی‌شود که حکم فقط به آن قسمتی باشد که واقعاً نجس است. نه در هر دوی طرف یک همچین وجود دارد، حکم ظاهری مناطش همان مناط حکم واقعی است که احیاناً در یک طرف موجود نیست. ولی از باب احتیاط شارع مقدس گفته که حتماً باید هر دو طرف را شما بشویید. یا مثلاً در جایی که شارع می‌گوید که نمی‌دانیم در امور مهمه نمی‌دانیم واجب است یا واجب نیست باید انجام بدهیم. این باید انجام بدهی اگر هم واقعاً این امر مهم تحقق نداشته باشد، این‌که باید انجام بدهی را شارع نگفته که اگر تحقق داشت باید انجام بدهی. چه تحقق داشته باشد چه تحقق نداشته باشد این جعل وجود دارد. جعل مماثل بر فرض وجود نیست. نه، جعل هست ولی حتی حالا می‌گویم دو مطلب، اگر موجود باشد مماثلش هم باشد آن هم لازم نیست. اگر موجود باشد مماثلش باشد نه آن حکم ظاهری از سنخ جعل است. آن معذریت هم منجزیت هم همینجور است. ببینید این‌که عقل انسان حکم می‌کند که شارع مقدس اگر دستوری دارد باید این دستور را اطاعت کرد. خب در جایی که من نمی‌دانم این واقعاً واجب هست یا واقعاً مستحب هست که قبح عقاب بلا بیان را می‌گوییم جاری می‌شود. ما در جای خودش گفتیم علت اجرای قبح عقاب بلا بیان این هست که نمی‌دانیم بالفعل الآن شارع ارادۀ فعلیه دارد نسبت به این‌که این عمل را انجام بدهد یا ارادۀ فعلیه ندارد، این، چون نمی‌دانیم که ارادۀ فعلیه دارد یا ارادۀ فعلیه ندارد عقل انسان ما را ملزم نمی‌کند به انجام عمل. چون ممکن است ولو مصلحت واقعیه، مصلحت لزومیه در متعلق امر وجود داشته باشد. ولی نفس الزام مفسده‌ای داشته باشد که شارع مقدس به خاطر مفسده‌ای که در نفس الزام هست حکم را به گردن ما تحمیل نکرده باشد. خب در جایی که شارع می‌آید ظاهراً می‌گوید این را باید بیاوری. آن چیزی که در مقابل قبح عقاب بلا بیان می‌ایستد باعث می‌شود قبح عقاب بلا بیان دیگر موضوع نداشته باشند همین حکم ظاهری شارع است. یعنی ما از این حکم می‌فهمیم که الزام شارع مفسده نداشته است. بنابراین اینجور نیست که الزام شارع مفسده داشته باشد. و عرض کردم علتی که ما قبح عقاب بلا بیان را جاری می‌کنیم آن این بود که ما نمی‌دانستیم که ظاهراً شارع الآن ارادۀ فعلیه‌اش به چی تعلق گرفته؟ خب وقتی حکم ظاهری به احتیاط آمد ما می‌دانیم که ارادۀ فعلیه به انجام عمل تعلق گرفته. وقتی ارادۀ فعلیه به انجام عمل تعلق گرفته باشد خب باید شما عمل را انجام بدهید. دیگر اگر انجام ندهید عقاب می‌شوید و استحقاق عقوبت دارید. بنابراین نتیجۀ این بحث این می‌شود که وقتی شما الزام ظاهری شارع را می‌بینید دیگر آن معذّریت عقلیه‌ای که قبح عقاب بلا بیان آورد بود موجود نیست. و تا این الزام ظاهری نباشد آن معذّریت نیست. این‌که شارع بگوید من معذّریت برای شما جعل می‌کنم آن جعل معذّریت یک تعبیری هست بر این‌که من ارادۀ وجوب ندارم، الزام ندارم، و الا واقعش نفی الزام هست. تا الزام ظاهری و این‌که حالا من می‌گویم حکم، یعنی حکم وجوداً و عدماً. حکم به الزام یا حکم به عدم الزام از ناحیۀ شارع تا صادر نشود آن حکم واقعی آن معذّریت و منجّزیت موجود است. یا از آن طرف اگر ما بگوییم در جایی که علم اجمالی داریم عقل انسان حکم می‌کند که باید شما هر دو طرف را بیاورید. این‌که عقل انسان حکم می‌کند که باید هر دو طرف را بیاورید در صورتی هست که شارع مقدس حکم به ترخیص در یک طرف نکرده باشد، اگر حکم به ترخیص در یک طرف کرده باشد. حالا یک طرف معین یا به نحو تخییری، هر یک از اینها حکم کرده باشد دیگر آن تنجیز عقلی نیست. رافع تنجیز عقلی حکم شارع به عدم لزوم احتیاط هست. کما این‌که رافع تعذیر عقلی حکم شارع به لزوم احتیاط هست. تا حکم اینجا نباشد آن تعذیر و تنجیز جای خودش باقی است. جعل معذریت و جعل منجزیت بما هو جعل هیچ اثری ندارد. این، بله از باب تعبیر و اثبات می‌تواند شارع حکم خودش را با لسان جعل المعذّریة یا جعل المنجّزیة بیان بکند. ولی عمدۀ قضیه این هست که از نوع حکم. همچنین این بیانی هم که مرحوم شهید صدر دارند که شدت اهتمام، ابراز شدت اهتمام. ابراز شدت اهتمام ما این نکته را ضمیمه بکنیم، ممکن است شارع شدت اهتمام را داشته باشد نسبت به آن واقع. ولی در الزامش مفسده باشد. شدت اهتمام ابرازش به تنهایی کافی نیست برای لزوم، چون ممکن است مفسده‌ای در الزام باشد تا شارع به توصیف ابراز شدت اهتمام ابراز الزام نکرده باشد این ابراز شدت اهتمام اثری ندارد. باید الزام شارع رسیده باشد. تا الزام شارع نرسیده باشد شارع اثری مترتب نمی‌شود.

حالا که چنین شد بیاییم تحلیل کنیم ببینیم که آیا در جایی که یک کلی وجود دارد یک جعل حکم معقول هست یا جعل حکم معقول نیست؟ ببینیم این اشکالاتی که ما مطرح بود که جنس بدون فصل حکم بدون متعلّق محال است اینجاها می‌آید یا نمی‌آید؟ خب بحث این است که شارع مقدس در یک جایی که شخص می‌داند یا واجب است یا واجب است یا مستحب است، شارع می‌گوید بگو الآن هم همان حالت یقینی سابق برای شما موجود است. ببینید در جایی که امر مردد بین یقین و استحباب است حکم عقل چی است؟ یک موقعی ما می‌گوییم حکم عقل برائت است، چون وجوب ثابت نشده برائت اینجا جاری می‌شود. حالا یا برائت عقلی یا برائتش رعی. یا این یک موقعی اینجوری می‌گوییم. یک موقع می‌گوییم جایی که اصل طلب ثابت شده باشد، ترخیص در ترک ثابت نشده باشد عقل حکم می‌کند به لزوم اتیان به عمل، کلمات آقای خویی و بسیاری از بزرگان دیگر هم به این شکل وارد شده. علی ای تقدیر ما وقتی شارع مقدس می‌گوید بگو هنوز یقین داری یعنی آن اثر شرعی یا اثر، یا حکم شرعی یا حکم عقلی که در زمان یقین وجود داشت آن را بار کن. آن یقین اجمالی به هر حال حکمی به گردن ما می‌آورد. حالا آن حکم، حکم الزامی و احتیاط یا حکم عدم الزامی و عدم وجوب احتیاط بود آنش خیلی مهم نیست. به هر حال جعل طریقیت بازگشت می‌کند به این‌که شارع می‌گوید آن حکمی که در زمان یقین وجود داشت آن حکم را الآن بار کنید. مشکلی نیست که. این‌که حتماً هم باید نمی‌دانم مماثل حکم این مماثل حکم سابق بودن و این حرف‌ها، حالا مماثل هم به یک معنا هستش، مماثل حکم سابق یعنی آن اثر عقلی که یقین داشت که یک حکم عقل به لزوم امتثال را بود آن باید الآن بار بشود. اما حتماً لازم نیست که یک اثر شرعی، یک حکم شرعی داشته باشیم که حکم ظاهری ناظر به اجرای حکم شرعی باشد، همان حکم عقلی که لزوم امتثال باشد آن لزوم امتثال در ظرف یقین اجمالی را ما در ظرف شک اجرا می‌کنیم، هیچ مشکلی نیست. همچنین منجزیت و معذریت که باز عرض کردیم بازگشت می‌کند به لزوم اتیان به عمل و عدم لزوم اتیان به عمل. خب این لزوم اتیان به عمل و عدم لزوم اتیان به عمل به همان مقداری که در زمان یقین این حکم وجود داشت در زمان شک هم موجود می‌شود و این دیگر بحث نمی‌دانم، اینها همه مبتنی بر ای هست که ما دنبال حکم مماثل حکم واقعی شرعی می‌گردیم. نه، لازم نیست حکم مماثل حکم واقعی شرعی را ما با حکم ظاهری بار کنیم. نه، حکم عقلی وجود دارد، این حکم عقلی را شارع مقدس بار می‌کند. به همین مقدار کافی است. همچنین شدت اهتمام هم همین هست. ما بحث شدت اهتمام خب به مقداری که وقتی ما یقین اجمالی داریم آن یقین اجمالی، اگر شارع مقدس بیان کرده باشد برای ما که ما میزان شدت اهتمامش را بیان کرده باشد ولی ما ندانیم که این میزان شدت اهتمامش چقدر است. این نکته را هم من ضمیمه بکنم ببینید این شدت اهتمام به تنهایی کافی نیست برای این‌که آن حکمی را که به عنوان حکم ظاهری هست برای انسان متعیّن بشود. باید یک چیزهای دیگری هم ضمیمه کنیم که اگر ما نمی‌دانیم که شدت اهتمام شارع به چه مقداری هست آیا باید احتیاط کنیم یا نباید احتیاط کنیم، آن یعنی بحث قبح عقاب بلا بیان و حق الطاعة و آن بحث‌ها را باید ضمیمه کنیم. وقتی آن بحث‌ها را ضمیمه کردیم ما در واقع، شارع به مقدار جامع بیان کرده. یعنی شدت اهتمامی که حدش معلوم نیست به حد استحبابی هست یا به حد لزومی هست. در جایی که ما شدت اهتمام به حد لزومی یا به حد استحبابی هست ما نمی‌دانیم که این چه مقداری باید ارادۀ شارع، ارادۀ واقعی شارع به چه مقدار هست. خب در اینجا آیا حکم ظاهری ما لزوم احتیاط است؟ یا نه، حکم ظاهری ما عدم لزوم احتیاط هست. بالأخره تعیین کننده همان قانون قبح عقاب بلا بیان که ما قائل هستیم یا مثلاً مسلک حق الطاعة که آقای صدر قائل می‌باشد. خب با استصحاب همان حکمی را که در ظرف یقین اجمالی به شدت اهتمام به مقدار جامع بار می‌شد همان را در ظرف شک هم بار می‌کنیم و مشکل خاصی در اینجا نیست.

حالا ادامۀ بحث‌ها در جلسۀ آینده

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان